

دلایل وحیانی عصمت جانشین پیامبر

شناخت امام معصوم و دسترسی به او و هم چنین بهره گیری معرفتی از وی، بیرون از توان مکلفان نیست. با رجوع به آیات قرآن و احادیث اسلامی می‌توان امام معصوم را، خواه در زمان غیبت و خواه در زمان حضور، شناخت.



شناخت امام معصوم و دسترسی به او و هم چنین بهره گیری معرفتی از وی، بیرون از توان مکلفان نیست. با رجوع به آیات قرآن و احادیث اسلامی می‌توان امام معصوم را، خواه در زمان غیبت و خواه در زمان حضور، شناخت.

اشاره:

اعتقاد شیعه امامیه این است که امام و پیشوای امت اسلامی پس از پیامبر اکرم(ص) باید از خطا و گناه معصوم باشد. آنان بر این عقیده از راه عقل و وحی دلیل آورده اند. در این نوشتار به تبیین دلایل وحیانی آن، از منظر قرآن کریم می‌پردازیم.

آیه ابتلاء ابراهیم(ع)

قرآن در آیه 124 سوره بقره از امتحان حضرت ابراهیم(ع) و آزمون‌هایی الهی سخن گفته و یادآور شده است که ابراهیم آن آزمون‌ها را با موفقیت کامل پشت سر گذاشت. در این هنگام خداوند او را به مقام امامت نایل ساخت. ابراهیم(ع) درباره این مقام برای فرزندان خویش سؤال کرد که آیا آنان نیز از چنین مقامی برخوردارند؟ خداوند در پاسخ او فرمود: ((این عهد و پیمان الهی شامل ظالمان از فرزندان او نمی‌شود.)) متن آیه چنین است:

((و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فأتّمهن قال انی جاعلک للناس اماما، قال و من ذریّتی، قال لاینال عهدی الظالمین.))

ای پیامبر(ص)، یادآور آنگاه که پروردگار ابراهیم او را به آزمون‌هایی مبتلا ساخت و او آن آزمون‌ها را به اتمام رسانید. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از ذریه من نیز از امامت بهره‌ای خواهند داشت؟ خداوند به او فرمود: عهد من شامل حال ظالمان نمی‌شود.

آزمون ابراهیم

هدف از آزمایش انسان‌ها به طور معمول این است که توانمندی و شایستگی افراد نسبت به کاری برای آزمایش کننده، آزمایش شونده و افراد دیگر معلوم شود. اما از آنجا که چیزی بر خداوند پوشیده نیست، فلسفه امتحان الهی بروز شایستگی و توانمندی افراد برای خود آنان و دیگران است. نتیجه نهایی آزمون‌های الهی هم شکوفا شدن استعدادها و فعلیت یافتن آن‌هاست تا بدین وسیله شایستگی بهره‌مندی از پاداش‌های خداوند را به دست آورند و به کمال مقصود دست یابند.

البته کسانی که به دلیل غفلت و سستی از این آزمون‌ها مردود گردند، مستحق کیفر و شقاوت خواهند شد. امیرالمؤمنین(ع) در این باره فرموده است:

خداوند با اینکه عالم‌تر از همه به حال بندگان خویش است آنان را با اموال و فرزندان می‌آزماید تا به این وسیله استحقاق آنان را نسبت به پاداش و کیفر آشکار سازد.[1]

درباره این‌که آزمون ابراهیم چگونه انجام گرفته است، و مقصود از ((کلمات)) در آیه مورد بحث چیست، آرای گوناگونی نقل شده است:

الف: از امام صادق(ع) روایت شده که آزمون ابراهیم این بود که در خواب دید فرزندش اسماعیل را ذبح می‌کند.

به نظر می‌رسد آنچه در این روایت آمده، به عنوان یکی از مهم‌ترین آزمون‌های حضرت ابراهیم(ع) بوده است و نه آنکه این، تنها آزمون ابراهیم بوده است.

ب: از ((ابن عباس)) در این باره سه تفسیر نقل شده است:

1. خصلت‌ها یا سنت‌های دهگانه‌ای بود که همگی به نظافت و طهارت بدن مربوط می‌شدند.[2]

2. سی خصلت یا دستورالعمل از شریعت اسلامی بوده است.[3]

3. مقصود مناسک حج است.

ج: ((حسن بصری)) می‌گوید: منظور از ((کلمات))، امتحان‌های ابراهیم هستند که به واسطه احتجاج او با پرستشگران ستارگان و ماه و خورشید، ذبح فرزندش اسماعیل، افکندن او در آتش و هجرت او از زادگاهش، صورت گرفت.

د: ((ابوعلی جبایی)) گفته است: مقصود، آزمودن ابراهیم به همه طاعات عقلی و شرعی است.

هـ: ((مجاهد)) گفته است: مقصود از ((کلمات))، جمله ((...قال انی جاعلک للناس اماما...)) و آیات پس از آن است. بر این اساس، امامت از موارد امتحان ابراهیم بوده است نه مقاصد، که پس از امتحان به وی اعطا شده باشد.

((امین‌الاسلام طبرسی)) پس از نقل قول‌های یاد شده می‌گوید: ((الآیه محتملة بجميع هذه الاقوال التي ذكرناها)) [4]؛ ((آیه، همه اقوال یاد شده را بر می‌تابد)).

ولی از نظر علامه طباطبایی آنچه از مجاهد نقل شده است قابل اعتنا نیست؛ زیرا در قرآن اطلاق کلمات بر بخش‌هایی از کلام، معهود نیست.[5]

((ابن جریر طبری)) پس از نقل قول‌های یاد شده (به جز قول اول) گفته است:

خداوند خبر داده است که ابراهیم را به کلماتی که آن‌ها را به او وحی کرده، آزموده است. همچنین خبر داده است که او این آزمون‌ها را به صورت کامل انجام داده است. اما نسبت به این که آن کلمات چه بوده است، احتمال دارد همه مواردی که نقل شده یا برخی از آن‌ها درست باشد؛ زیرا ابراهیم(ع) - مطابق آنچه درباره او به ما رسیده است - همه آزمون‌های یاد شده را انجام داده است. ولی در مورد ((کلمات)) در آیه مورد بحث نه می‌توان گفت که همه آن‌ها مقصود است و نه می‌توان گفت بعضی خاص مورد نظر است؛ زیرا در این باره روایت معتبری در دست نیست.[6]

((ابن کثیر)) نیز نظریه مجاهد را مخالف سیاق می‌داند و نظریه طبرسی را - که همه اقوال را احتمال داده است - بر می‌گزیند.

((قرطبی)) از ((ابواسحاق زجاج)) نقل کرده که گفته است: ((قول‌های مختلف در تفسیر ((کلمات)) با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا ابراهیم با همه آن‌ها مورد امتحان قرار گرفته است.)) [7]

در این باره می‌توان گفت که گرچه در کلام الهی منظور از ((کلمات)) بیان نشده است، ولی از سیاق آیه به دست می‌آید که ((کلمات)) هر چه بوده، در اثبات و اظهار شایستگی حضرت ابراهیم برای نیل به مقام امامت تأثیر داشته است.[8]

با توجه به احادیثی که از ائمه اطهار: روایت شده است، خداوند مقام امامت را پس از مقام ((خلت)) به ابراهیم اعطا کرده است.[9] مقام خلت آن است که انسان غرق در محبت و دوستی خداوند گردد و در راه او از مال، جان و فرزند درگذرد. بر این اساس می‌توان گفت که امتحان‌هایی چون ذبح فرزند، افکندن شدن در آتش توسط نمرود و هجرت از وطن و گذاردن فرزندان خویش در سرزمین سوزان عربستان از جمله کلمات و آزمون‌های مورد نظر در آیه مورد بحث می‌باشد.

این مطلب نیز روشن شد که این آزمون‌ها در دوران نبوت و رسالت او انجام گرفته است.

امامت ابراهیم(ع)

اکنون باید دید مقصود از مقام امامتی که پس از آزمون‌های الهی از جانب خداوند به ابراهیم(ع) اعطا شده است چیست؟ در این باره نیز آرای مختلفی بیان شده است:

1. برخی از مفسران، امامت ابراهیم(ع) در آیه مورد بحث را به نبوت تفسیر

کرده‌اند. ((فخرالدین رازی))، ((شیخ محمد عبده)) و ((مصطفی المراغی)) این دیدگاه را برگزیده‌اند.[10]

عده‌ای امامت ابراهیم(ع) را به پیشوایی جهانی برای نسل‌های پس از وی تفسیر نموده‌اند. ((ابن جریر طبری)) این تفسیر را برگزیده است.[11]

گروهی دیگر، امامت ابراهیم(ع) را به زعامت و رهبری سیاسی معنا کرده‌اند. ((شیخ طوسی))، ((امین‌الاسلام طبرسی)) از این دسته‌اند.[12]

به اعتقاد علامه طباطبایی امامت ابراهیم(ع) در آیه مورد بحث به معنای هدایت‌گری باطنی است. این هدایت از سنخ راهنمایی و نشان‌دادن راه نیست، بلکه از مقوله رسانیدن به مقصود و مطلوب است.[13]

تفسیر نخست نادرست است؛ زیرا بدون شک، همه یا برخی از آزمون‌هایی که حضرت ابراهیم(ع) پشت سر گذاشت و بدان جهت شایسته رسیدن به مقام امامت گردید، در دوران نبوت و پیامبری او رخ داده است. در این صورت، تفسیر امامت به نبوت از قبیل ((تحصیل حاصل)) بوده و نادرست است.

گذشته از این، حضرت ابراهیم(ع) مقام امامت را برای فرزندان خود نیز درخواست کرد. چنین درخواستی آن‌گاه معقول است که وی در آن زمان دارای فرزند باشد یا امید داشتن فرزند در آینده را داشته باشد. در حالی که از آیات قرآن به دست می‌آید که ابراهیم(ع) تا دوران کهن‌سالی فرزند نداشت و حتی وقتی فرشتگان به او مژده فرزند دادند، شگفت‌زده شد:

((قال أبشرتمونی علی أن مستی الکبر فیم تبشرون)) [14]؛

((گفت: آیا مرا به داشتن فرزند بشارت می‌دهید در حالی که سالخورده شده‌ام؟ به چه چیز بشارت می‌دهید؟!))

در جایی دیگر نیز یادآور شده است که ابراهیم(ع) در دوران پیری دارای فرزند شد و خدا را بر چنین نعمتی سپاس گفت:

((الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق...)) [15]

((سپاس خدایی را که در دوران سال‌خوردگی اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود...)).

با توجه به نکات یاد شده، تفسیر امامت ابراهیم(ع) - در آیه مورد بحث - به نبوت، پذیرفته نیست.

تفسیر دوم نیز قابل قبول نمی‌باشد؛ زیرا ابراهیم(ع) مقام امامتی را که به وی عطا گردید، برای فرزندان خویش نیز درخواست کرد و خداوند در خواست او را در حق آن دسته از فرزندان که از ستم‌گری و تباهی منزّه می‌باشند پذیرفت.

بنا بر این مقام امامت به وی اختصاص نداشت تا گفته شود او امام همه انسان‌های پس از خود بود. گذشته از این، چگونه ابراهیم(ع) پیشوای پیامبرانی چون موسی، عیسی و رسول گرامی اسلام(ص) بوده است که خود آنها آورنده شریعت جدید از جانب خداوند بودند - اما این که قرآن کریم بر اسوه و الگو بودن ابراهیم(ع) تأکید می‌ورزد بدان جهت است که یهود و نصارا خود را ادامه‌دهندگان روش ابراهیم(ع) معرفی می‌کردند و مدعی بودند که آیین آنها آیینی است توحیدی و تمام عیار.

قرآن کریم برای رد این ادعای بی‌اساس، تأکید می‌کند که آیین ابراهیم(ع) آیین توحیدی خالص بود و از شرک و غلو پیراسته بود، در حالی که اهل کتاب به چنین انحرافات گرفتار شده‌اند.

تأکید بر شخصیت‌های بزرگ الهی به عنوان نمونه مجسم برای هدایت افراد بشر، روشی است که قرآن کریم پیوسته از آن بهره می‌گیرد؛ چنان‌که از حضرت ابراهیم(ع) نیز به عنوان شیعه نوح یاد کرده و می‌فرماید: ((و انّ من شیعه لابراهیم)) [16] یقیناً مقصود این نیست که نوح(ع)، امام و پیشوای ابراهیم(ع) است، بلکه مقصود این است که روش ابراهیم(ع) با روش توحیدی حضرت نوح کاملاً هم‌آهنگ می‌باشد.

بنابراین، دو قول نخست قابل قبول نیست اما دو نظریه دیگر هر یک از جهتی قابل تأمل و دقت است؛ زیرا از یک سو به مقتضای اصل اولی، هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و نمی‌تواند در امور او تصرف کند و درباره او تصمیم بگیرد ولی امام از جانب خداوند چنین ولایتی را دارد. بنا بر این می‌توان تصور کرد که حضرت ابراهیم(ع) در آغاز بر مردم ولایت تبلیغی و ارشادی داشته و آنگاه خداوند ولایت زعامت امامت را نیز به او عطا کرده است.

البته این تفسیر در گرو آن است که مقام زعامت و رهبری سیاسی را عملاً از نبوت و پیامبری جدا بدانیم. در این‌که مقام نبوت از نظر ماهیت با مقام امامت تفاوت دارد سخنی نیست، ولی تفکیک آن دو در مقام عمل مشکل است. از آیات قرآن به دست می‌آید پیامبرانی که از جانب خداوند برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند، دارای مقام حکومت و زعامت سیاسی نیز بوده‌اند، چرا که آنان مسؤولیت برقراری عدل در جامعه بشری را بر عهده داشتند. بدیهی است دست یافتن به چنین هدفی بدون داشتن مقام امامت و رهبری سیاسی امکان‌پذیر نیست.

با توجه به نکات یاد شده، دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر امامت ابراهیم(ع) استوارتر به نظر می‌رسد. این دیدگاه هم با سیاق آیه مورد بحث تناسب دارد و هم با آیه‌های دیگری که امامت برخی از پیامبران الهی را بازگو کرده است؛ زیرا بدون شک داشتن چنین مقام و منزلتی به آزمون‌های سختی نیاز دارد تا شخصیت معنوی یک پیامبر به مراتب عالی نایل گردد و از چنان قدرت روحی و معنوی برخوردار شود که بتواند در دل‌های آماده هدایت، تأثیر گذارد؛ نه تنها راه هدایت را به آنان بنمایاند، بلکه آنان را از درون، دستگیری کند و به منزلگه مقصود برساند.

در چنین شرایطی است که پیامبر در کنار مقام نبوت و رسالت، از مقام امامت - به معنی هدایت درونی - نیز برخوردار می‌گردد. با استناد به امر تکوینی الهی اقدام به هدایت تکوینی می‌کند:

((وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون)) [17]؛

((برخی از بنی اسرائیل (پیامبران) را - که بردباری پیشه کردند و به مقام یقین به آیات الهی نایل گردیدند - پیشوا قرار دادیم که با استناد به امر (تکوینی ما) مردم را هدایت می‌کردند)).

البته، از آن جا که این مقام به حضرت ابراهیم(ع) اختصاص نداشته است و دیگر پیامبران الهی نیز - چنان‌که از آیه قبل و آیه 73 سورة انبیاء به دست می‌آید - دارای چنین مقامی بوده‌اند، باید گفت امامت حضرت ابراهیم(ع) آن چنان بلندمرتبه بوده است که به صورت خاصی منعکس شده است؛ همان‌طور که قرآن کریم از حیات جاودانه شهیدان به صورت ویژه یاد کرده است، در حالی که حیات پس از مرگ، به شهیدان اختصاص ندارد.

به هر حال امامت در معنای اخیر، با امامت مورد بحث در کلام اسلامی، کاملاً مرتبط است؛ زیرا در این جا سخن درباره جانشینی پیامبر اکرم(ص) به عنوان پیشوای امت اسلامی است. آنچه با پیامبر(ص) پایان پذیرفته است نبوت و شریعت است و شئون دیگر پیامبر(ص) که زعامت سیاسی و هدایت معنوی از آن جمله است، پس از وی ادامه خواهد داشت؛ چرا که دلیلی بر پایان یافتن آن‌ها وجود ندارد، بلکه مقتضای دلایل عقلی و نقلی استمرار آن‌هاست: آیه ولایت (مائده، 55) آیه اولی الامر، (نساء، 95) آیه اکمال دین، (مائده، 3) و نظایر آن، گواه این ادعاست.

عصمت امام

تا اینجا با اقوال مفسران در باره آزمون‌های الهی از حضرت ابراهیم(ع) و حقیقت امامت او آشنا شدیم و دیدگاه خود را نیز ضمن ارزیابی آرای دیگران بیان نمودیم. اینک به تبیین چگونگی دلالت آیه بر عصمت امام می‌پردازیم:

تقریر اول

فخرالدین رازی از جمله ((...انی جاعلک للناس اماما...)) بر معصوم بودن حضرت ابراهیم(ع) به عنوان امام استدلال کرده و گفته است:

این جمله دلالت می‌کند که ابراهیم(ع) از همه گناهان معصوم بوده است؛ زیرا امام، کسی است که به او اقتدا می‌شود. در این صورت اگر از او گناهی سرزند پیروی از او در آن گناه، واجب است و در نتیجه ما مرتکب گناه خواهیم شد و این باطل است؛ زیرا لازمه معصیت بودن فعل، این است که انجام آن ممنوع و حرام است، و از طرفی چون پیروی از امام واجب است، انجام آن واجب خواهد بود، و جمع میان واجب و حرام در یک فعل و در یک زمان محال است. [18]

توضیح استدلال رازی این است که در آیه یاد شده، حضرت ابراهیم(ع) به عنوان امام و پیشوای مردم از جانب خداوند معرفی شده است. از طرفی فلسفه امامت، هدایت انسان‌ها به راه مستقیم الهی و رسیدن به کمال مطلوب است. این غرض بدون وجوب اطاعت و پیروی از امام حاصل نخواهد شد. از سوی دیگر، حق و باطل، و طاعت و معصیت را باید در گفتار و رفتار امام جست‌وجو کرد. در این صورت اگر امام معصوم نباشد، به جای آن‌که بشر را هدایت کند، گمراه خواهد کرد و این خلاف فلسفه امامت است.

اگر چه فخرالدین رازی در بحث امامت علم کلام، معصوم بودن امام را لازم نمی‌داند، ولی مقتضای استدلال یاد شده این است که امام (جانشین پیامبر) باید معصوم باشد؛ زیرا او نیز همچون پیامبر مقتدای مردم در حلال و حرام و طاعت و معصیت است. او هدایت‌گر مردم به راه سعادت و رستگاری است و بر این اساس باید معصوم باشد. این دقیقاً با استدلال متکلمان شیعه بر لزوم عصمت امام هم‌آهنگ است. چنان‌که محقق طوسی گفته است:

((يجب ان يكون الامام معصوما لئلا يضل الخلق)) [19]؛

((امام باید معصوم باشد تا موجب گمراهی مردم نگردد.))

تقریر دوم

متکلمان و مفسران امامیه با استناد به جمله ((لاینال عهدی الظالمین)) بر عصمت امام استدلال کرده‌اند. [20]

صورت استدلال: خداوند فرموده است که عهد او - یعنی امامت - نصیب ظالم

نمی‌شود. کسی که مرتکب گناه گردد خواه در آشکار یا پنهان، ظلم کرده است؛ زیرا فرد گناه‌کار حدود الهی را نقض کرده است و به نص قرآن کسی که حدود الهی را نقض کند، ظالم است: ((...و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون)) [21]

((فاضل مقداد)) استدلال یاد شده را چنین تقریر کرده است:

1. غیرمعصوم ظالم است.

2. ظالم شایسته امامت نیست؛

3. غیرمعصوم شایسته امامت نیست؛

بیان صغری: ظلم یعنی چیزی در غیر جایگاه مناسب خود نهاده شود، و غیر معصوم چنین می‌کند.

بیان کبری: خداوند فرموده است: ((لاینال عهدی الظالمین))

و مقصود از ((عهد))، امامت است؛ زیرا قبل از این آیه، جمله ((انی جاعلک للناس اماما)) آمده است. [22]

پس قرینه سیاق گویای این است که مقصود از عهد، امامت است؛ زیرا خداوند مقام امامت را به ابراهیم عطا کرد و آنگاه ابراهیم آن را برای فرزندان خود درخواست نمود و خداوند در پاسخ فرمود: ((عهد من نصیب ظالمان نمی‌شود.))

اگر مقصود از عهد در جمله ((لاینال عهدی الظالمین)) عهد امامت نباشد، پاسخ با سؤال هم‌آهنگ نخواهد بود. علاوه بر این اگر عهد را بر معنای عام آن حمل کنیم باز هم شامل امامت خواهد شد، و مفاد آیه - این‌که عهد الهی خواه نبوت باشد یا امامت - نصیب ظالمان نمی‌گردد. [23]

اشکال

ظالم کسی است که مرتکب گناه گردد و از گناه خود توبه نکند. اما گناه‌کاری که از گناه خود توبه نماید عنوان ظالم بر او صدق نمی‌کند. آری، او در گذشته گناه‌کار و ظالم بوده است نه در زمان حال؛ چنان‌که در آیه‌های زیر آمده است:

((وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلاً کبیراً)) مقصود مؤمنان است در حالی که صفت ایمان را دارند.

((ولاترکونا الی الذین ظلموا)) مقصود کسانی هستند که در حال حاضر عنوان ظالم بر آنها صدق می‌کند.

((و ما علی المحسنین من سبیل)) مقصود کسانی هستند که وصف احسان بر آنان منطبق است، نه کسانی که در گذشته این وصف را داشته‌اند.

حاصل آنکه ظالم کسی است که اولاً مرتکب گناه کبیره شود و ثانیاً از گناه خود توبه نکند.[24]

پاسخ

نفی در آیه ((لاینال عه‌دی الظالمین)) اطلاق دارد و مفاد آن، این است که هر کس در لحظه‌ای از زندگی خود، عنوان ظالم بر او منطبق گردد از عهد امامت بهره‌ای نخواهد داشت. تقیید این اطلاق به دلیل دیگری نیاز دارد. فرض این است که چنین دلیلی در دست نیست.[25]

به عبارت دیگر، در این جا دلیل روشنی وجود دارد بر این‌که مقصود، کسی است که در طول عمر خود مرتکب ظلم نگردد و اگر در مرحله‌ای ظلم کند و سپس توبه نماید باز هم از عهد امامت نصیبی نخواهد برد.

آن دلیل اینگونه تبیین می‌شود که در یک تقسیم‌بندی کلی، فرزندان حضرت ابراهیم(ع) از چهار دسته خارج نیستند:

1. کسانی که پیوسته مرتکب گناه می‌شوند و عنوان ظالم نیز پیوسته بر آنان صدق می‌کند.

2. کسانی که در آغاز زندگی مرتکب گناه می‌شوند و سپس توبه می‌کنند. (افراد خوش فرجام)

3. افرادی که گناه نکرده‌اند اما در پایان زندگی مرتکب گناه می‌شوند. (افراد بد فرجام)

4. افرادی که هیچ‌گاه مرتکب گناه نگردیده‌اند و هرگز مصداق ظالم نمی‌باشند.

تردیدی نیست که ابراهیم خلیل(ع) برای گروه اول و سوم درخواست امامت نکرده است؛ زیرا یک انسان صالح هرگز از خداوند نمی‌خواهد که سرنوشت هدایت افراد را به کسانی بسپارد که یا در تمام دوران زندگی و یا در پایان راه، معصیت‌کار بوده و بدفرجام از دنیا می‌روند. نتیجه امامت این دو گروه گمراهی افراد است نه هدایت آنها. بنابراین آنچه می‌تواند مورد درخواست حضرت ابراهیم(ع) باشد دو گروه دوم و چهارم است. مفاد آیه ((لاینال عه‌دی الظالمین)) این است که گروه دوم نیز بهره‌ای از امامت ندارند. در نتیجه امامت مخصوص کسانی است که هیچ‌گاه مرتکب گناه نشوند.

اشکال

استدلال مزبور در صورتی لزوم عصمت امام را نتیجه می‌دهد که عصمت را به خلق نکردن گناه در مکلف تفسیر کنیم؛ چنان‌که مورد قبول اشاعره است. ولی اگر عصمت را به ملکه ترک گناه تعریف کنیم، از استدلال یاد شده نمی‌توان عصمت امام را نتیجه گرفت؛ زیرا مرتکب گناه نشدن دلیل وجود چنین ملکه‌ای در انسان نیست؛ زیرا ممکن است به دلایل دیگری – غیر از دارا بودن عصمت – از گناه دوری گزینند.[26]

پاسخ

اول: هر گاه فردی در طول زندگی خود، در آشکار و نهان از گناه دوری نماید، به طریق این می‌توان کشف کرد که او دارای ملکه عصمت است.

دوم: اشاعره که عصمت را به عدم خلق گناه در انسان تعریف کرده‌اند باید دلالت آیه بر عصمت امام را بپذیرند.

سوم: حقیقت عصمت از نظر متکلمان عدلیه[27] عبارت است از لطف الهی در حق مکلفی که داعی بر گناه در او پدید نمی‌آید، و

در نتیجه صدور گناه از او ممتنع می‌گردد؛ زیرا صدور گناه با نبودن داعی، تحقق یافتن معلول بدون علت تامه آن است، که از محالات عقلی است. از طرفی تحقق نیافتن معلول، دلیل بر تحقق نیافتن علت تامه آن است و علت تامه گناه، یکی قدرت بر انجام گناه و دیگری، داعی بر انجام آن می‌باشد. در فرض مورد بحث هم قدرت بر انجام گناه موجود است، پس عدم صدور گناه از وی به خاطر عدم وجود داعی بر گناه در او هست؛ در نتیجه او معصوم است.

آیه اولی الامر

یکی از آیاتی که متکلمان و مفسران امامیه با آن بر عصمت امام استدلال کرده‌اند، آیه اولی‌الامر است. متن آیه چنین است:

((یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...)) [28].

ای کسانی که به آیین اسلام ایمان آورده‌اید از خدا و رسول خدا و آن کسانی از خود شما که متولی امر رهبری هستند اطاعت کنید....

مورد بحث در این آیه، کلمه ((اولی الامر)) است و مقصود کسانی‌اند که سررشته‌دار امر رهبری و هدایت جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم(ص) می‌باشند. در این‌که این افراد چه کسانی هستند، آرای مختلفی نقل شده است.

اقوال مفسران اهل سنت

مفسران اهل سنت در این باره آرای مختلفی اظهار کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها چهار نظریه است:

1. مقصود، حکام و زمامداران مسلمان و عادلند.

زمخشری این قول را برگزیده و گفته است:

((خدا و پیامبر از حاکمان جور بیزارند. بنابراین در وجوب اطاعت از آنان، بر خدا و پیامبر عطف نمی‌شود. تنها اطاعت از حکامی را می‌توان در ردیف اطاعت از خدا و رسول خدا قرار داد که عدالت‌پیشه باشند و حق را برگزینند. [29]

این نظریه به حدیثی از حضرت علی(ع) استدلال کرده است:

حق علی‌الامام أن یحکم بالعدل و یؤدی الامانه، فاذا فعل ذلک وجب علی المسلمین أن یطیعوه.

بر امام واجب است که به عدل حکم کند و امانت‌دار باشد. هرگاه چنین کند بر مسلمانان واجب است که از او اطاعت کنند. [30]

طبری نیز این قول را برگزیده و روایاتی که بر اطاعت از والیان در آنچه معصیت نباشد و در بردارنده مصلحت مسلمین باشد – تأکید کرده است – را دلیل بر درستی این نظریه می‌داند. [31]

البته برخی، عدالت را شرط وجوب اطاعت از حاکم و زمامدار ندانسته و تنها شرط کرده‌اند که امر و نهی او در معصیت خداوند نباشد. بنابراین، اگر حاکم ظالم و فاسق نیز باشد اطاعت از او واجب است، مگر آن‌که در معصیت خداوند باشد. [32]

2. مراد، فرماندهان سپاه در ((سرایا)) در عصر پیامبر(ص) هستند. در جنگ‌هایی که پیامبر اکرم(ص) حضور نداشت – که آن‌ها را ((سریه)) می‌گویند – افرادی به عنوان فرماندهان سپاه تعیین می‌شدند. برخی اولی‌الامر را بر این فرماندهان تطبیق کرده‌اند. بر این نظریه حدیثی از پیامبر(ص) را شاهد آورده‌اند:

((من یطع امیری فقد اطاعنی و من یعص امیری فقد عصانی)). [33]

هر کس از امیر من اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر کس امیر مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

3. عده‌ای از مفسران اولی‌الامر را بر علمای دین تطبیق کرده‌اند. [34] قرطبی این قول را ترجیح داده و به آیه ((فان تنازعتم فی شئء فردوه الی الله و الرسول)) استدلال کرده و گفته است: ((خدا دستور داده است که در مسایل مورد نزاع به کتاب و سنت

رجوع شود، و جز علمای دین کسی به چگونگی استنباط حکم مورد نزاع از کتاب و سنت آگاه نیست.

بر این نظریه به آیه ((...ولو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلهم الذین یستنبطونه منهم...)) [35] نیز استدلال شده است؛ زیرا استنباط احکام موضوعات شأن عالمان دین است. [36]

4. از نظر برخی از مفسران، اولی الامر اهل حل و عقدند که هر گاه در مورد مسایل مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی اجماع نمایند، اجماع آنان بر دیگران حجت و اطاعت از آنان بر همگان واجب است. این نظریه نخست توسط فخرالدین رازی مطرح شده و سپس نیشابوری آن را در تفسیر خود برگزیده و پس از او شیخ محمد عبده آن را پسندیده و انتخاب کرده است.

فخر رازی از اطلاق امر به اطاعت از اولی الامر، معصوم بودن آنان را نتیجه گرفته است؛ زیرا امر مطلق و بدون قید به اطاعت از اولی الامر غیرمعصوم، مستلزم اجتماع نقیضین خواهد شد؛ چون اگر اولی الامر معصوم نباشد چه بسا به معصیت فرمان دهد. در آن صورت اطاعت از آنان هم واجب است و هم حرام؛ از آن جهت که اولی الامر دستور داده و اطاعت از اولی الامر به صورت مطلق واجب است، پس باید به دستور او عمل کرد، و از آن جا که معصیت خداوند است، نباید از او اطاعت کرد.

آنگاه گفته است: مصداق اولی الامر معصوم، یا مجموع امت است یا بعضی از امت، و از آن جا که بعضی از امت را به وصف معصوم بودن نمی شناسیم، پس مصداق آن، مجموع امت است.

بر این اساس، وی این آیه را از دلایل حجیت اجماع دانسته است. البته در کلام او گاهی به اجماع ((امت)) تعبیر شده و گاهی به اجماع ((اهل حل و عقد)). [37]

((رشید رضا)) از شیخ محمد عبده نقل کرده است که وی پس از تفکر بسیار در این که مقصود از اولی الامر چه کسانی اند به این نتیجه رسید که آنان اهل حل و عقد از مسلمانان اند و عبارتند از حاکمان، عالمان، فرماندهان سپاه و دیگر رهبرانی که معمولاً مردم در نیازها و مصالح عمومی به آنان رجوع می کنند. هرگاه آنان بر رأیی توافق نمایند، مسلمانان باید از آنان اطاعت کنند.

البته به شرط این که آنان از مسلمانان باشند، رأی آنان بر خلاف دستور خدا و پیامبر(ص) نباشد، در اظهار نظر و انتخاب رأی کاملاً آزاد باشند و بالاخره آنچه آنان در آن به توافق می رسند از مسایل مربوط به مصالح عمومی باشد. اما مسایل مربوط به عبادات و اعتقادات دینی، خارج از حوزه دخالت اهل حل و عقد است. هرگاه اهل حل و عقد درباره امری توافق کنند، اطاعت از آنان واجب است و می توان گفت که آنان در اجماع خود معصوم اند. به همین جهت در آیه کریمه به اطاعت از اولی الامر به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی دستور داده شده است.

رشید رضا می گوید: استاد شیخ محمد عبده می گفت: این نظریه را از تفسیر نیشابوری الهام گرفته است و پیش از وی کسی آن را اظهار نکرده است. ولی رشید رضا یادآور شده است که این نظریه قبل از نیشابوری توسط فخرالدین رازی مطرح شده و تفسیر نیشابوری در حقیقت تلخیص تفسیر فخر رازی است. [38]

ارزیابی

با توجه به آنچه در نظریه چهارم آمده است نادرستی سه نظریه نخست روشن

می شود؛ زیرا نه زمامداران و فرماندهان سپاه و نه عالمان دین، از ویژگی عصمت برخوردار نیستند.

امر مطلق و بی قید و شرط به اطاعت از اولی الامر و عطف آن بر رسول، بدون تکرار فعل ((اطیعوا)) بیانگر آن است که اولی الامر همچون پیامبر(ص)، از ویژگی عصمت برخوردارند. این نکته ای است که فخرالدین رازی و نیشابوری به درستی به آن آگاهی یافته اند و در کلام شیخ محمد عبده نیز به آن اشاره شده است.

سخنانی که در تأیید دیدگاه های یاد شده آمده است نیز قابل مناقشه است؛ زیرا این سخن امیرالمؤمنین(ع) که می فرماید:

((هرگاه زمامدار اسلامی به عدالت رفتار کند و امانت دار باشد، اطاعت از او واجب است))

با معصوم بودن اولی الامر - که از آیه به دست می آید - کاملاً هم آهنگ است؛ زیرا عدالت پیشه بودن زمامدار در تمام شرایط و

حالات، در حقیقت تجلی عصمت اوست. چنان‌که تأکید پیامبر(ص) بر اطاعت از فرماندهان سپاه به هیچ وجه دلیل بر این نیست که آنان از مصادیق اولی‌الامرند؛ چرا که مقصود از اولی‌الامر کسانی‌اند که رهبری شئون کلی جامعه اسلامی را بر عهده دارند.

این مطلب از اطلاق کلمه امر به دست می‌آید. کلمه امر در این آیه به همان معنایی است که در آیه ((وشاورهم فی الامر)) [39] و آیه ((...وامرهم شوری بینهم...)) [40] آمده است. یعنی مسایل مربوط به اداره جامعه اسلامی که مسأله فرماندهی سپاه هم از مصادیق آن است.

بنابراین، اولی‌الامر کسانی‌اند که اداره امور کلی جامعه اسلامی به عهده آنان است؛ چنان‌که پیامبر(ص) در زمان خود عهده‌دار چنین مسؤولیتی بود و طبعاً اطاعت از فرماندهانی که او تعیین می‌کرد، در حقیقت اطاعت از او به شمار می‌رفت. چنان‌که اگر پیامبر اکرم(ص) برای امور دیگر جامعه اسلامی نیز افرادی را تعیین می‌کرد، اطاعت از آنان نیز واجب بود.

از آنچه گفته شد، نادرستی نظریه سوم نیز روشن گردید؛ زیرا علمای دین به خاطر آن که آگاه به معارف و احکام دین‌اند، عهده‌دار امور جامعه اسلامی نیستند، [41] مگر آن‌که دلیل دیگری چنین شأن و مقامی را برای آنان اثبات کند.

اما این‌که در موارد نزاع باید به کتاب و سنت رجوع کرد و فهم حکم الهی از کتاب و سنت شأن عالمان دین است، تنها بر این مطلب دلالت می‌کند که اولی‌الامر باید عالم به کتاب و سنت باشند، نه این‌که عالمان به کتاب و سنت اولی‌الامرند. زیرا آیه کریمه نخست اطاعت از اولی‌الامر را بر مسلمانان واجب کرده است، آنگاه یادآور شده است که اگر در حکم مسایل مربوط به زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان اختلافی رخ دهد، باید آن را به کتاب و سنت ارجاع دهند؛ یعنی اولی‌الامر نمی‌توانند بدون استناد به کتاب و سنت، در احکام دینی

تصمیم‌گیری کنند. همان‌گونه که پیامبران الهی نیز براساس کتاب و شریعت الهی جامعه بشری را رهبری می‌کردند و در منازعات داوری می‌نمودند. بنابراین، شریعت الهی (کتاب و سنت) معیار حکومت و داوری است. حاکم و داور اولی‌الامرند، و شرط آن، آگاهی کامل نسبت به شریعت الهی است.

نظریه چهارم از این جهت که معصوم بودن اولی‌الامر را از آیه نتیجه گرفته، راه صواب را پیموده است. ولی از این جهت که مصداق آن را اجماع اهل حل و عقد دانسته، بر خطا رفته است؛ زیرا توافق و اجماع کسانی که احتمال خطا در رأی و نظر آنان منتفی نیست، از نظر منطقی به عصمت نمی‌انجامد.

نباید این مسئله را با تواتر در نقل مقایسه کرد؛ زیرا در تواتر، آنچه دیده یا شنیده شده است نقل می‌شود، ولی در اجماع اهل حل و عقد، توافق عده‌ای صاحب‌نظر در چیزی است که آن را استنباط کرده‌اند. در نقل محدثان هرگاه تعداد ناقلان به اندازه‌ای باشد که معمولاً تبانی آنان بر جعل و نیز خطای آنان در ادراک حسی منتفی باشد، به درستی مطلب یقین حاصل می‌شود. ولی در مسایل اجتهادی و نظری چنین نیست؛ زیرا اگرچه با توافق عده‌ای از صاحب‌نظران احتمال خطا کاهش می‌یابد ولی هرگز به نقطه صفر نمی‌رسد. با توجه به این که با رأی معصوم، احتمال خطا به کلی از بین می‌رود.

گذشته از این، پیوسته چنین نیست که اهل حل و عقد در مسایل مربوط به مصالح کلی یا جزئی زندگی مسلمانان به توافق برسند، و در صورت عدم توافق، حل و فصل مسایل با چه مرجعی خواهد بود؟ این‌که گفته شود ((باید موارد اختلاف را به کتاب و سنت ارجاع داد)) راه‌گشای مشکل نخواهد بود؛ زیرا در فهم کتاب و سنت نیز زمینه اختلاف نظر وجود دارد.

این تأملات، از این حقیقت پرده برمی‌دارد که باید مصداق اولی‌الامر را در جای دیگری غیر از اجماع اهل حل و عقد جست‌وجو کرد، و آن چیزی جز پیشوای معصوم نیست.

این سخن رازی که ((راهی برای شناخت پیشوای معصوم نداریم)) بسیار بی‌پایه و اساس است؛ زیرا اگر چنین باشد، دستور شارع مقدس به اطاعت از ((اولی‌الامر معصوم))، لغو و بی‌اثر یا تکلیف مالایطاق خواهد بود. مگر آن‌که رازی به چنین امر نادرستی - تکلیف مالایطاق - تن در دهد. چنان‌که در پاره‌ای از بحث‌های کلامی خود به آن ملتزم شده است. [42] در آن صورت، اختلاف با او مبنایی خواهد بود و داوری در آن با خردمندان منصف است.

پی نوشت ها

[1]. نهج البلاغه حکمت 93.

- [2] . سنت‌های دهگانه عبارتند از: مضمضه، استنشاق، باز کردن موه‌ای فرق سر، کوتاه کردن سبیل، مسواک کردن، ختنه کردن و... (ر.ک: مجمع‌البیان، ج 1، ص 200).
- [3] . ده مورد آن در سوره توبه در آیه التائبون العابدون (112)، ده مورد در سوره احزاب آیه ان المسلمین والمسلمات (35)، ده مورد در سوره مؤمنون از آغاز تا آیه علی صلواتهم يحافظون (9-1).
- [4] . مجمع‌البیان، ج 1، ص 200.
- [5] . اذ لم یعهد فی القرآن اطلاق الکلمات علی جمل الکلام. (المیزان؛ ج 1، ص 270).
- [6] . تفسیر طبری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج 1، ص 608.
- [7] . همان، بیروت، دارالکتاب العربی، 1423 هـ، ج 8، ص 95.
- [8] . المیزان؛ ج 1، ص 270.
- [9] . تفسیر برهان، قم، دارالکتب العلمیه، ج 1، ص 149-151.
- [10] . مفاتیح الغیب، ج 4، ص 39؛ تفسیر المنار، ج 1، ص 455؛ تفسیر المراقی، ج 1، ص 209.
- [11] . تفسیر طبری، ج 1، ص 610.
- [12] . التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 449؛ مجمع‌البیان، ج 1، ص 201.
- [13] . المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 272-273.
- [14] . حجر، 54.
- [15] . ابراهیم، 39.
- [16] . صافات، 83.
- [17] . سجده، 24.
- [18] . مفاتیح‌الغیب، ج 4، ص 40.
- [19] . قواعد العقائد، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، 1416 هـ، ص 121.
- [20] . التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 449؛ الشافی فی الإمامه، ج 3، ص 139؛ مجمع‌البیان، ج 1، ص 202؛ اللوامع الإلهیه، ص 332؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 16.
- [21] . بقره، 229.
- [22] . اللوامع الإلهیه؛ صص 332-333.
- [23] . الشافی، ج 3، ص 141.
- [24] . شرح المواقف، ج 8، ص 351.

[25] . التبيان، ج 1، ص 449؛ الشافى، ج 3، ص 139؛ مجمع البيان، ج 1، ص 202.

[26] . شرح المقاصد، ج 5، ص 251؛ النبراس، ص 533.

[27] . قال اصحابنا و من وافقهم من العدلية، هى لطف يفعل الله بالمكلف بحيث يمتنع منه وقوع المعصية، لانتفاء داعيه و وجود صارفه مع قدرته عليها. (اللوامع الالهية؛ ص 243).

[28] . نساء، 59.

[29] . الكشف، ج 2، ص 524.

[30] . تفسير قرطبي؛ ج 5، ص 249.

[31] . تفسير طبري؛ ص 180.

[32] . تفسير قرطبي؛ ج 5، ص 249.

[33] . تفسير طبري؛ ج 5، ص 178؛ مجمع البيان، ج 2، ص 64.

[34] . تفسير قرطبي؛ ج 5، ص 250.

[35] . نساء، 83.

[36] . تفسير بيضاوى، ج 1، ص 355.

[37] . ان المعصوم الذى امر الله المؤمنين بطاعته ليس بعضا من أبعاض الأمة، و لما بطل هذا وجب ان يكون ذلك المعصوم الذى هو المراد بقوله ((و اولى الأمر)) اهل الحل والعقد من الأمة، و ذلك يوجب القطع بان اجماع الأمة حجة. (مفاتيح الغيب؛ ج 10، ص 144)

[38] . تفسير المنار، ج 5، ص 182.

[39] . آل عمران، 159.

[40] شورى، 38.

[41] . فاما من قال المراد به العلماء، فقوله بعيد، لأن قوله ((و اولى الامر منكم)) معناه اطيعوا من له الأمر، و ليس ذلك للعلماء. (التبيان، ج 3، ص 236).

[42] . تلخيص المحصل، ص 339؛ القواعد الكلاميه، ص 70.

على ربانى گلپایگانی

ماهنامه انتظار موعود - شماره 15